

نمایشی بی کلام که اول شد



نمایش طلایه قدیم، نوشته ایرج سماوات
به کارگردانی حسین رستمیان که بارها از شبکه سراسری پخش شد



نمایش مظلوم پنجم
نخستین نمایش جشنواره‌ای که مقام اول را کسب کرد

از عکس ها که می‌گذرد، یاد جشنواره، تقابل، می‌افتد. زمانی که در پایگاه نیروی هوایی بابلسر مسئول تئاتر بود، نمایشی که برای این جشنواره آماده کردند، «خون آشام» نام داشت؛ اجرایی یک ساعته، بدون حتی یک کلمه دیالوگ. او که در این تئاتر، علاوه بر بازیگری، کارگردان هم بوده است، تعریف می‌کند: آن زمان مسئول تئاتر پایگاه نیروی هوایی بابلسر بودم. نمایشی که ما برای این جشنواره آماده کرده بودیم «خون آشام» نام داشت. این نمایش یک ساعته بدون کلام بود. داورها همه مانده بودند که چطور با حرکات و موسیقی، مفاهیم کنار هم چیده و منتقل می‌شود. در آن نمایش، برخلاف دیگر نمایش ها که موزیسین جایش گوشه سن بود، روی بالکن و پشت به تماشاگران نشسته بود. با این کار تمام حواس تماشاگر را به بازی باز می‌گرم و توجه کرده بودم. موضوع آن نمایش نقش شیطان در زندگی بشر بود. جایی شیطان در لباس کشور انگلیس و برهه‌ای در کسوت مردمان آمریکا ظاهر می‌شد و هر شیطان، شیطانک هایی داشت برای فریب مردم به خصوص جوان ترها. آن زمان ویدئوهای مایکل جکسون روی افکار نوجوانان و جوانان ماثثیر مخربی داشت. در آن نمایش، نقش شیطانک مایکل جکسون را سر بازی عهده دار بود که فرزند ووزیباتر از خود مایکل اجرایی کرد.

نمایش خون آشام توانست در جشنواره تقابل به خاطر انتقال مفاهیم، بدون استفاده از حتی یک کلمه، مقام اول را کسب کند؛ این نمایش خاطره ساز برای رستمیان، تندیس وهدیه جشنواره را به ارمغان آورد که آن را از دست سردار شهید منصور ستاری، فرمانده کل نیروی هوایی در آن زمان، دریافت کرد.



شوخی، شوخی؛ با ادوات جنگی هم شوخی؟

رستمیان که سی سال خدمتش را در نیروی هوایی گذرانده است، یکی دو سال اول استخدام، در نیروی هوایی مشهد خدمت می‌کرده و بعد به شهرهای دیگر منتقل شده است. او از فعالیتش در پایگاه های نیروی هوایی آشنایان و بابلسر می‌گوید که مسئولیت بخش تئاتر و نمایش این پایگاه ها را برعهده داشته است. او در کنار تربیت هنرمندان و کارگردانی، گاه برای حضور در جبهه های جنگ، امریه می‌شد و باید با تیمی هنری برای اجرای نمایش های روحیه بخش و طنز به جبهه می‌رفتند. رستمیان تعریف می‌کند: آن زمان مثل الان نبود که همه گوشی به دست، خاطرات را ثبت و ضبط می‌کنند. یک دوربین یا شیکا با فیلم دوازده یا بیست و چهار تایی داشتیم که چند عکس یادگاری با آن گرفته می‌شد. سنگرها تقریباً یک متر زیر زمین بود که دور تادورش با کیسه گونی پر از شن دیوار شده بود. در چنین فضای خفانی، ما برای روحیه دادن به رزمندگان ها نمایش طنز اجرا می‌کردیم. یکی از خاطراتم از آن حضورها به روزی برمی‌گردد که برای هواخوری به بیرون سنگر رفته بودم. همین طور دور و بر پرسه می‌زدم که چشمم به ادوات جنگی افتاد که گوشه ای تلنبار شده بود. به آن سمت رفتم و چند پوکه را که روی زمین افتاده بود، برداشتم و شروع کردم با آن ها بازی کردن. یک دفعه یکی از بچه های نیروی زمینی فریاد زد «آنجا چکار می‌کنی! هر چه دست است، بینداز زمین و بیای این طرف.» چون فعالیت مادر نیروی هوایی، بخش هنر و تئاتر بود، یک درصد هم تصور نمی‌کردم آن ادوات ممکن است عمل کند و خطرناک باشد. خلاصه که تجربه خوبی بود تا در مناطق جنگی چیزی را به شوخی نگیریم.

بازنشستگی از نیروی هوایی، نه از هنر

«سورنا، تفنگ معصوم من»، «خون آشام»، «طلایه قدیم»، «شب با شب تا سیاوش» و... افتخارات کشوری حسین رستمیان تودرباری در هنر بازیگری و کارگردانی در طول سی سال خدمت در نیروی هوایی است. او سال ۸۵ از نیروی هوایی بازنشسته شد، اما از دنیای بازیگری نه. رستمیان بعد از بازنشستگی با چند نفر از هنرمندان هم دوره اش، گروه تئاتری به نام، پرستو، راه اندازی کردند. در این باره می‌گوید: آن زمان هنوز تئاتر شهر ساخته نشده بود. سالن تئاتری در محله طلاب بود به نام هاشمی نژاد که ما برای اجرا گاه به آنجا و گاه به سالن تئاتر ساختمان هلال احمر می‌رفتیم. بعد از چند سال، آن گروه تئاتر منحل شد و من تصمیم گرفتم در سرای سالمندان و مراکز نگهداری معلولان و جانبازان به اجرا بپردازم. با تعدادی از دوستان همدل، گروهی تشکیل دادیم با عنوان «آیین دوستی». همراه گروه در ماه، چند نوبت به سراغ سالمندان عزیز می‌رویم

دیگری بازی می‌کند؛ بخشیدن لبخند، امید و خاطره به دل هایی که هنوز بایک آواز، جان می‌گیرند.

و برایشان برنامه های شاد و امید بخش اجرایی کنیم. از خاطرات خوش این هنرمند مردمی، اجرای سرود «ای ایران»، در آغاز هر برنامه است. او تعریف می‌کند: انتخاب این سرود به دلیل عرق ایرانی ها به وطن و حماسی بودنش است که همه را به وجد می‌آورد. جالب این است که بعضی وقت ها دقت می‌کنم و می‌بینم پیرمرد و پیرزن هایی که بیمار و بی حال روی صندلی نشسته اند، با بلند شدن صدای موزیک ای ایران و آواز گرفتن صدایم، کم کم هم نوا می‌شوند و می‌ایستند و با مشت گره کرده روی سینه، با من همراهی می‌کنند. و شاید همین تصویر، خلاصه زندگی حسین رستمیان تودرباری باشد. مردی که سال ها روی صحنه نقش گرفت، اما حالا در سال های پختگی، نقش

